

حقیقت در حاشیه سیاست

مقدمه

آذربایجان به عنوان سرزمینی کهن و مشهور از قدیم‌الایام مورد توجه بوده و در آثار تاریخدانان و جغرافی‌نویسان اسلامی و ایرانی و حتی غربی جایگاه ویژه‌ای داشته است. کتاب‌های زیادی در مورد تاریخ و جغرافیای آذربایجان به رشته تحریر در آمده و با توجه به نقش مهمی که آذربایجان در تاریخ معاصر ایران و جهان داشته، ظرفیت کار بیشتری نیز دارد.

با همه کارهایی که انجام گرفته، هنوز تاریخ و جغرافیای آذربایجان با ابهامات و معضلات زیادی روبرو است و پژوهش‌های تازه‌ای می‌طلبد. هنوز قسمت زیادی از تاریخ قرون اولیه اسلامی این سرزمین مجهول و ناشناخته است و هنوز در مورد ساکنان اولیه این سرزمین و چگونگی ترک زبان یا ترک‌نشین شدن آن بحث‌های داغی بین پژوهشگران ادامه دارد و به نتیجه هم نرسیده است. متأسفانه به علت سیاسی شدن این مطلب، حقیقت اغلب در حاشیه هیاهوهای سیاسی و احساسی گم گشته است.

جالب است که در مورد جغرافیای تاریخی آذربایجان نیز اختلاف هست و هنوز حدود تاریخی این سرزمین مورد مناقشه است. جغرافیای تاریخی آذربایجان چون تاریخش قربانی سیاست‌بازی‌ها شده و آشفتگی زیادی در این مورد به وجود آمده است. جالب‌تر این که هرکسی نیز برای ثابت کردن ادعای خود دست به دامن تاریخ می‌شود و دست خالی نیز نمی‌ماند. تاریخ شواهد زیادی در انبان خویش دارد و حتی صاحبان نظرات کاملاً متضاد می‌توانند از آن دلایلی موافق ادعاهای خود بیابند؛ ولی چون در این نوع نظریه‌پردازی‌ها هدف بیشتر مقاصد سیاسی است و نه حقایق علمی، معمولاً فقط آن قسمت از تاریخ مورد توجه و استفاده قرار می‌گیرد که تأییدکننده ادعاهای مطرح شده باشد.

در شرایط این‌چنینی تحقیقاتی که فارغ از تعصبات و اغراض سیاسی و قومی، تنها در پی واقعیت تاریخی باشند، طبعاً ارزش فراوانی دارند و قابل تقدیر هستند. باشد که با تحقیقات علمی و بی‌طرفانه تاریخ و جغرافیای سرزمین آذربایجان از ابهام بیرون بیاید و جایگاه خویش را در مطالعات تاریخی بیابد.

• غفار عبد الهی متفق

دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی دانشگاه اصفهان



■ آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز

■ پرویز زارع شاهمرسی

■ تبریز، نشر اختر، چاپ اول، ۱۳۸۷، تعداد صفحات: ۱۲۰

بعد از فروپاشی دولت صفوی و به خصوص بعد از نادر شاه، منطقه قفقاز که در زمان حکومت طولانی صفویه تا حدی وحدت سیاسی داشت، به خان نشین‌های مختلف تقسیم شد و واحدهای سیاسی مستقل و نیمه مستقل در این منطقه شکل گرفتند

معرفی کتاب

کتاب «آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز» نوشته پرویز زارع شاهرسی تلاش جدیدی برای گره‌گشایی از تاریخ و جغرافیای آذربایجان است که به زبان ساده و روان و در حجم کم وارد بازار شده است. نویسنده از پژوهشگران ساعی و جوان تاریخ و فرهنگ آذربایجان است و در این مورد آثار دیگری نیز دارد. هم صاحب درد است و هم آگاه. هم درد را می‌شناسد و هم سعی در ارائه علاج و راه حل دارد.

گرچه نویسنده در پیشگفتار خویش می‌گوید: «انکار نمی‌توان کرد که هر پژوهشگر در پژوهش خود دارای پیش‌فرض است و معمولاً به دنبال اثبات پیش‌فرض خود. در این پژوهش نیز نگارنده را پیش‌فرضی بود که از مطالعه‌ی کتاب می‌توان به کنه و ابعاد آن پی برد.» اما کتاب از پیش‌داوری به‌دور است و تلاش دارد در هر مسأله‌ی مورد مناقشه، عقاید و نظرات مختلف را بیان کند و قضاوت و نتیجه‌گیری را به خواننده واگذارد.

نویسنده برای اشاره به مناطقی که جمهوری آذربایجان فعلی را تشکیل می‌دهند، از اصطلاح «آذربایجان قفقاز» استفاده کرده است. شاید انتخاب این عنوان به آن خاطر است که دولت وقت ایران، آن جمهوری را با عنوان «آذربایجان قفقاز» به رسمیت شناخته بود و بنابراین از نظر تاریخی و جغرافیای تاریخی مناسب‌ترین عنوان برای اشاره به آن سرزمین است.

از طرف دیگر همان نگاه اول به نام کتاب برای پی بردن به موضوع بحث آن کافی است و خواننده متوجه می‌شود که محتوای کتاب به مسأله‌ی مشکل و دنباله‌دار جغرافیای تاریخی آذربایجان پرداخته است.

نویسنده برای آنکه خواننده را با زمینه‌های تاریخی مسأله آشنا سازد، مبحث خویش را از قدیمی‌ترین ایامی که نام آذربایجان به‌وجود آمده، یعنی از دورهای که ساتراپ^۲ «ماد کوچک»، «آتورپات» با درایت و سیاست خود توانست استقلال ایالت ماد کوچک را در مقابل یونانی‌ها حفظ کند و عملاً پایه‌های واحد سیاسی و جغرافیای مستقلی را که بعدها به نام وی آتورپاتگان و به مرور زمان آذربایجان نامیده شد، پی ریخت، شروع کرده و در مراحل مختلف تاریخی تحولات سیاسی و اجتماعی را که بر جغرافیای انسانی و سیاسی آذربایجان اثر گذاشته، بررسی کرده و تا دوره معاصر خواننده را به همراه آورده است.

نویسنده با همان نحوه به بررسی تاریخ دولت «آلبانی» یا همان «اران» دوره اسلامی پرداخته و تحولات آن را پایه‌پای آذربایجان پی گرفته

و تأثیرات متقابل این دو سرزمین بر همدیگر را در طول تاریخ مورد مطالعه قرار داده و چگونگی پیدایش هویت فرهنگی و قومی مشترک در این دو سرزمین را به دقت بررسی و به زبان ساده و به اختصار بیان کرده است.

به نظر نویسنده این که در تاریخ گاهی این دو سرزمین را یکی گرفته‌اند و گاهی هویت جداگانه‌ای برای هر کدام از آن‌ها قائل شده‌اند، بیشتر ناشی از شرایط سیاسی و اقتصادی موجود در زمان‌های مختلف بوده است. ولی لاقلاً در دوران بعد از اسلام، اغلب اوقات منطقه آلبانی که بعد از اسلام اران و یا آران نامیده می‌شد، تحت حکومت و نظارت حاکمان و والیان آذربایجان بوده و در نتیجه گرچه حاکمیت واحد برای شکل‌گیری هویت مشترک و واحد کافی نبوده، اما برای تحقق آن لازم بوده است.

در ابتدای قرن پنجم هجری قمری با آمدن ترکان سلجوقی و ساکن شدن آن‌ها در اران و آذربایجان، دو سرزمین نه تنها از نظر اداری و سیاسی بلکه از نظر عناصر انسانی نیز شبیه هم شدند. با حاکمیت پی‌درپی سلسله‌های ترک نژاد بر این دو سرزمین و انتخاب آن‌ها به عنوان پایگاه و محل اتراق ترکان، به خاطر شرایط مناسبی که از نظر تأمین چراگاه‌های مناسب داشتند و نیز به خاطر هم‌مرزی با دارالکفر (گرجستان، بیزانس و ارمنستان)، هر دو سرزمین تقریباً به‌طور هم‌زمان و به مرور هویت ترکی یافتند و بدین ترتیب علاوه بر پیوستگی سیاسی و اقتصادی و مذهبی که پیش‌تر میان آذربایجان و آران وجود داشت، پیوستگی فرهنگی و زبانی نیز بر آن‌ها افزوده شد.

اما با این حال عنوان اران هنوز مورد استفاده جغرافی‌دانان و تاریخ‌دانان قرار داشت، ولی از زمان مغول عنوان اران کم‌کم با اصطلاح ترکی «قره‌باغ» عوض شد. «در آثار تاریخی دوره‌ی مغول و ایلخانان، آذربایجان و اران همواره به عنوان یک واحد یک‌پارچه ذکر شده‌اند.» (ص ۴۸) این روند ادامه داشت تا اینکه در زمان صفویه تقریباً عنوان اران از بین رفت و اصطلاحاتی چون «بلاد آذربایجان»، «ممالک آذربایجان» و «قره‌باغ» برای اشاره به «اران» قدیمی به کار رفت.

به نظر نویسنده‌ی کتاب، «از میان رفتن نام اران و عدم ذکر آن در کتب معتبر تاریخی، نشان دهنده‌ی تحکیم ارتباطات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی میان این منطقه با آذربایجان بود که ارتباطات اقتصادی میان آن دو قدمتی بس بیشتر داشت.» (ص ۵۴) بعد از فروپاشی دولت صفوی و به خصوص بعد از نادر شاه، منطقه قفقاز که در زمان حکومت طولانی صفویه تا حدی وحدت سیاسی داشت، به خان‌نشین‌های مختلف تقسیم شد و

از ابتدای قرن بیستم میلادی، سرزمین اران پیشین به‌طور قطعی آذربایجان نام گرفت و مناقشات و مباحث زیادی را برانگیخت که هنوز هم ادامه دارد

حاشیه سیاست

به ایران و زمینه‌سازی برای تحولات سیاسی آتی شد. از طرف دیگر در پایان سده نوزدهم میلادی رفت و آمد میان دو سوی ارس به درک این نکته منجر شد که مردم در هر دو سوی ارس هویت فرهنگی و اجتماعی یکسانی دارند. این یکسانی و احساس همگرایی در ادبیات، موسیقی و هنر خود را نمایان کرد. (ص ۷۴)

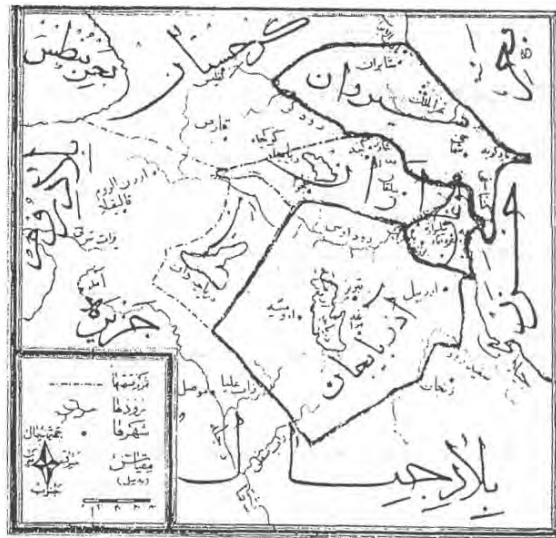
بنابراین با این سابقه تاریخی مشترک و ارتباطات فرهنگی و اجتماعی گسترده در بین دو سوی ارس و احساس تعلق به ریشه‌ای مشترک، عجیب نیست که در فردای فروپاشی حکومت تزاری، جمهوری‌ای که در آن سوی ارس شکل می‌گیرد نام آذربایجان بر خود نهد. «عوامل مختلفی چون سقوط حکومت تزاری در سال ۱۹۱۷، وجود احزاب ناسیونالیست چون حزب مساوات و همچنین پیش‌زمینه‌هایی که گفته شد، موجب گردید که زمینه برای بردن مبانی هویت آذربایجانی در بخش شمالی رود ارس و در میان مسلمانان فراهم آید.» (ص ۷۷)

از سوی دیگر انتخاب نام آذربایجان بر این مناطق می‌توانست

واحدهای سیاسی مستقل و نیمه مستقل در این منطقه شکل گرفتند. یکی از این خان‌نشین‌ها «قره باغ» بود. «تأسیس خان‌نشین قره باغ در قسمت اعظم اران پیشین، به منزله‌ی پایانی بود بر نام اران. پناه علی بیگ که خود را خان قره باغ می‌نامید، نامی از اران نمی‌برد چراکه این نام بسیار پیش‌تر قابلیت جغرافیایی خود را از دست داده و جای خود را به عناوینی دیگر داده بود. علاوه بر آن قره باغ به نسبت اران حدود مشخص‌تری داشت، درحالی که اران با سابقه‌ی دیرینه‌اش مانند هر مفهوم جغرافیایی باستانی دستخوش شرایط زیادی بود.» (ص ۵۵) با روی کار آمدن قاجارها و وقوع جنگ‌های ایران و روس و از دست رفتن قفقاز، عملاً سرزمین اران قدیم تحت حاکمیت روس‌ها در آمد و سرنوشت آن از آذربایجان که در ترکیب ایران باقی مانده بود، جدا شد. اما جدایی سیاسی به ارتباطات دو سوی ارس پایان نداد و به‌خصوص با مهاجرت‌های فصلی کارگران ایرانی به قفقاز که اغلب نیز از آذربایجان بودند، ارتباطات فرهنگی و اجتماعی گسترده‌ای میان دو سرزمین برقرار شد و باعث راه یافتن عقاید انقلابی و جدید از این طریق



شهرهای مهم آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز



آذربایجان، اران، موغان و شیروان در سده‌ی پنجم و ششم هجری

مباحث کتاب تا دوره تألیف کشانده می‌شد، مطمئناً بر سودمندی و جامعیت آن افزوده می‌گشت.

بعضی از حوادث تاریخی که در کتاب آمده، منطبق بر واقعیت نیستند. مثلاً در صفحه ۴۹ کتاب آمده است: «مردم شیعی مذهب قره باغ بارها از قیام شیخ جنید، شیخ حیدر و اسماعیل حمایت کردند ولی مردم شیروان یعنی آن سوی رود کور مذهب تسنن داشتند.» در حالی که می‌دانیم در آن موقع مردم بیشتر ایران و از جمله قره باغ سنی مذهب بودند و سندی نداریم که ثابت کند قبل از شاه اسماعیل صفوی مردم قره باغ مذهب شیعی داشته‌اند.

یا در صفحه ۹۵ چنین آورده شده است: «مقامات باکو مطمئن بودند که با وجود بلشویک‌ها استقلالی در میان نیست، بلشویک‌ها زمانی که گرجستان را تصرف کردند به استقلال آن پایان داده بودند.» از این مطلب خواننده چنین استنباط می‌کند که اول گرجستان به تصرف بلشویک‌ها در آمده و بعد آذربایجان. در حالی که واقعیت تاریخی برخلاف این است و جمهوری گرجستان در ماه مارس سال ۱۹۲۱ میلادی به تصرف ارتش سرخ در آمده و حدود ۱۱ ماه بیشتر از جمهوری آذربایجان پابرجا بوده است.

در متن کتاب عبارت «مرگ نادر شاه» (ص ۵۵) به کار رفته، که اگر قتل یا کشته شدن نادر شاه آورده می‌شد از نظر تاریخی صحیح‌تر می‌بود. همچنین برای سلطان عثمانی عبارت «احمد شاه» استفاده شده که این نیز درست نیست و سلاطین عثمانی معمولاً با عنوان سلطان نامیده می‌شدند نه شاه. کتاب تعداد انگشت‌شماری غلط چاپی نیز دارد که اگر رفع شوند، خواندن کتاب را راحت‌تر می‌سازند.

در مجموع کتاب «آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز» اثری مفید و جالب توجه است که در روشن کردن تاریخ و فرهنگ خصله‌ی آذربایجان هم برای اهل تاریخ و هم برای کسانی که علاقه‌مند تاریخ و فرهنگ آذربایجان و ایران زمین هستند، می‌تواند مفید واقع شود. مطمئناً این اثر نیز همچون تمامی کارهای پیشین نواقصی دارد، اما قدمی که نویسنده برای حل معضلات و گشودن گره‌های تاریخ و جغرافیای سرزمین آذربایجان برداشته، شایان تقدیر و تشکر است.

پی‌نوشت:

۱. نویسنده قبلاً در مورد تاریخ و فرهنگ آذربایجان کتاب دیگری به نام «تاریخ زبان ترکی در آذربایجان» توسط نشر اختر منتشر ساخته است.
۲. آذربایجان قفقاز برای نامیدن جمهوری‌ای به کار می‌رفت که بین سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۸ میلادی در مناطق مسلمان‌نشین جنوب قفقاز و با رهبری محمد امین رسول زاده رهبر حزب مساوات و در سرزمین‌هایی که کم و بیش مطابق با قلمرو جمهوری آذربایجان فعلی بود تشکیل یافت و بعد از عمر کوتاه دوساله‌اش با تهاجم ارتش سرخ سقوط کرد و جای خود را به جمهوری سوسیالیستی آذربایجان داد که وابسته به روسیه و جزو اتحاد جماهیر شوروی بود.
۳. ساتراپ عنوانی بود در دوره هخامنشی برای نامیدن شهربانان یا والیان ایالات وابسته به حکومت مرکزی.

برنامه‌های یکصدساله‌ی روس‌ها برای محو هویت تاریخی و فرهنگی مسلمانان این مناطق خنثی سازد و آن خطه را دوباره با جهان اسلام و به‌خصوص آذربایجان ایران پیوند دهد. این پیوند برای در امان ماندن از استحاله‌ی فرهنگی و هویتی دارای اهمیت زیادی بود. (ص ۸۳)

به هر صورت از ابتدای قرن بیستم میلادی، سرزمین اران پیشین به‌طور قطعی آذربایجان نام گرفت و مناقشات و مباحث زیادی را برانگیخت که هنوز هم ادامه دارد. در این میان کسانی به‌کلی منکر اشتراکات فرهنگی و قومی سرزمین‌های دو سوی ارس شدند و چنان نشان دادند که گویا درست قبل از تشکیل جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۱۸ میلادی این منطقه اران نام داشته و یک شبه به آذربایجان تبدیل شده است. در مقابل عده‌ای نیز چنان نمایانند که آذربایجان همیشه نام این سرزمین بوده و اران تنها به قسمتی از آذربایجان اطلاق می‌شده است. به طور یقین هردوی این نظرات افراطی و دور از حقیقت هستند و انصاف علمی را رعایت نکرده‌اند. نویسنده در مورد چنین مباحثی می‌گوید: «هم اصرار مقامات شوروی [احتمالاً منظور نویسنده مقامات آذربایجان شوروی است] بر نام آذربایجان و هم انکار مقامات ایران در نام آذربایجان به یک اندازه غیرواقعی بود. یعنی واقعیت تاریخی هم‌چنان که توضیح داده شد، نه بدان حد که شوروی‌ها ادعا می‌کنند شدید بود و نه بدان اندازه که برخی نویسندگان ایرانی معطوف به قدرت بیان می‌کردند، ضعیف بود.» (صص ۱۱۰-۱۰۹)

کتاب «آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز» مثل تمام آثار تحقیقی دیگر، در کنار مزایای بسیاری که دارد اشکالات و ایراداتی نیز دارد که امید می‌رود در چاپ‌های بعدی مورد نظر نویسنده محترم قرار گیرد.

کتاب در همان دوره شوروی سابق بحث را رها می‌سازد و به دوره بعد از فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۹۱ میلادی و تأثیر آن رویدادها بر آذربایجان ایران اشاره‌ای نمی‌کند. اگر سیر